

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

موسوی
۰۹.۰۸.۰۸

در انتظار یک پاسخ عالمانه و فقهی

فردا نهم سپتمبر هفتمین سالروز کشته شدن "احمد شاه مسعود" یک تن از اعضای با سابقه اولین تشکل اسلام سیاسی در افغانستان "جوانان مسلمان"، یکی از فرماندهان بنام "جمعیت اسلامی افغانستان"، بنیانگذار و مؤسس "شورای نظار" و وزیر دفاع حاکمیت جهادی تحت قیادت "برهان الدین ربانی" می باشد. این حادثه نیز به مانند سایر حوادث خورد و بزرگ مشابه، جامعه زخم خورده و آسیب پذیر ما را بار دیگر به دو وحتا چند پارچه تقسیم نموده، در کنار تجلیل های نمایشی و سرکاری دکانداران اسلام سیاسی، سایت های انترنیتی نیز به طرفداری و مخالفت وی برخاسته "گوش فلک" را کر خواهند نمود. آنچه در این میان از همه مهمتر است با تاسف طی این مدت کمتر کسی به خود این وقت و فرصت را داده تا اصل مساله کشته شدن را از دید شرعی باز نموده به این پرسش پاسخ دهد که آیا "مسعود" را می توان "شهید" نامید ویا قاتلان وی را؟ ویا اینکه هر دو طرف باطل بوده و هیچ یک "شهید" به شمار نمی روند؟

به خاطر پاسخدهی به چنین پرسشی باید نگاشت:

خلاف نهاد های "ملی – دموکراتیک"، سازمانها و احزاب کمونیستی که به خاطر آغاز مبارزه علیه یک حکومت به هر ایدئولوژی و مرامی که متکی باشد، به غیر از تشخیص خود آن نهاد در تطابق با ساختار فکری و سیاسی اش، به مشوره ویا "مجوز" کس ویا نهاد دیگری نیازمند نیستند، تمام حرکات و جنبش هائیکه با تکیه بر بینش و اعتقادات اسلامی بنیان یافته و تصمیم آنرا دارند تا با کسب و تصرف قدرت سیاسی، تغییراتی را در جهت اسلامی ساختن جامعه به وجود آرند، مکلفیت دارند تا قبل از آغاز خصوصت و دست یازیدن به مبارزه مسلحانه و قتل نفس دوطرف را در دستور کار قرار دادن، "مجوز شرعی" اقدام به آن عمل را داشته باشند؛ در غیر آن حرکت آنها "بغی" تلقی گردیده خود "باغی" و خون شان مباح میگردد. و به علاوه مسؤولیت اخروی ریختن خون مقتولین نیز به دوش آنها می افتد. هر گاه خواسته باشیم این حکم عام را در شرایط خاص افغانستان تطبیق دهیم باید برگردیم به سال ۱۳۵۴ هجری شمسی و زمان حاکمیت رئیس جمهور "داوود".

در آن زمان خلاف من نوعی و هزاران دیگر، که حقانیت مبارزاتی خویش را علیه نظام خود کامه و بیگانه با منافع ملی کشور تحت قیادت "داوود" جبار از ماهیت سیاسی آن نظام استنباط نموده به خاطر دست یازیدن به مبارزه علیه آن به جز تشخیص منطقی خود ما به هیچ فتوا ویا استشاره غیر نیازمند نبودیم، آنهائیکه می خواستند با حرکت از موضع اسلام در تقابل با آن نظام قرار گیرند، ناگزیر بودند تا قبل از آغاز مبارزه ویا به گفته خودشان "جهاد" شرایط خروج خویش را مقابل "ولی امر مسلمین" که "داوود" باشد، دقیق مورد ارزیابی قرار داده و بعد از رسیدن به این نتیجه که دولت "داوود" ضد اسلامی و مخالف شریعت نبوی می باشد، مجوز شرعی ویا فتوای جهاد علیه آنرا از مرجعی با صلاحیت دریافت دارند.

در اساس مشکل از همین جا به وجود می آید زیرا:

۱- جمهوری "داوود" خانی هر چه بود ضد اسلامی نبود، زیرا:

- شخص "محمد داوود" و نزدیکانش - چند تن پرچمی مخفی نمی توانست دلیل قانع کننده به خاطر صدور حکم جهاد علیه آن به شمار آید- به علاوه آنکه مسلمان بودند هیچ نوع تظاهر غیر اسلامی نیز از آنها به ظهور نرسیده بود.
- مساجد همه فعال و معاش ماهوار تمام ملا های مساجد از طرف اداره جدید التاسیس اوقاف پرداخته می شد.
- در محاکم فقه حنفی حاکم بود.

– ضمن گفتن آذان از طریق رادیو، از طرف وزارت اطلاعات و کلتور انجمن های متعددی به تبلیغ و گسترش اسلام موظف بودند.

– در نصاب تعلیمی معارف آشنائی مقدماتی و پیشرفته با اسلام و مبانی اعتقادی اسلام بخشی از برنامه های آموزشی را تشکیل داده، علاوه از آن ده ها مکتب رسمی با دروس اسلامی جریان داشت.

– مناسک و مراسم اسلامی اعم از روزه، حج، اعیاد مذهبی، حرمت گذاری به شعایر اسلامی، نماز های جماعت و ... به علاوه آنکه از طرف دولت به مخالفتی مواجه نبود، دولت در حد توان از بذل هر نوع کمکی نیز برای آن دریغ نمی ورزید.

۲ – در طرف دیگر قضیه به علاوه آنکه هزاران مولوی در تائید نظام و شخص "داوود" سخن زده و خطبه را به نام وی به مثابه "ولی امر مسلمین" می خواندند، در طرف اسلام سیاسی نیز شخصیتی وجود نداشت تا از لحاظ علمی و مدارج تحصیلی در اسلام، به مقام اجتهاد رسیده حق صدور فتوای مبارزه علیه "داوود" را داشته باشد.

بدون آنکه قصد اهانت به "ربانی، سیاف و غلام محمد نیازی" بزرگان حرکت اسلام سیاسی که همان زمان در پیشاپیش قیام قرار داشته، چشم و چراغ فکری قیام به شمار می رفتند، را داشته باشم؛ باید بنویسم که ذوات نامبرده نتنها دیروز صلاحیت فقهی صدور چنین حکمی را نداشتند، بلکه امروز نیز با گذشت بیش از سه ده هنوز هم از لحاظ شرعی در آن حدی نیستند، که صلاحیت فتوای جهاد را داشته باشند. حال وقتی بزرگان شان آن صلاحیت شرعی را نداشتند، جوانک هایی چون گلبدین و مسعود که جای خود را دارند.

۳ – در پهلوی صلاحیت علمی، اصل تقوا و پرهیز گاری و عدالت که بخش انفکاک ناپذیر در رسیدن به مقام صدور فتوا می باشد، اگر کمبود آنرا دیروز در ذوات نامبرده می شد با بحث به ثبوت رسانید، کردار و اعمال آنها در طی این مدت، به روشنی ثابت ساخت که آنها شقی تر از هر شقی و جنایتکار تر از هر جنایتکاری هستند.

بادر نظر داشت شروط فوق و نبودن آن در بین مدعیان زعامت اسلام سیاسی در افغانستان، افراد فراری به پاکستان اعم از گلبدین، ربانی، خالص، مسعود و سایر همقطاران خورد و بزرگ آنها، الزاماً دست به دامن "جماعت اسلامی پاکستان" و شخص "مولانا مودودی" دراز نموده، "مجاز شرعی" قیام علیه "داوود" و کشتار در افغانستان را از آن مرجع به دست آوردند. در این بحث قصداً به وجوه سیاسی مسا له تماس گرفته نمی شود.

حکم بالا بدان معناست که در تدوین احکام اسلامی مرز های سیاسی ارزش و اهمیت نداشته، از آن به بعد حرکت نوپای "جوانان مسلمان" با اخوان المسلمین در سطح منطقه و جهان ارتباط قایم نموده از کمک های سرشار آن در جریان این سه دهه حد اکثر استفاده را نمود.

با تکیه بر فتوای "مودودی" قیام اسلام سیاسی در ۱۳۵۴ آغاز یافته، بعد از ناکامی قیام، و دستگیری تنی چند از آنها، و اعدام آن افراد به وسیله "داوود"، نیروهای وابسته به اسلام سیاسی اعم از گلبدین، سیاف، ربانی و حتا مولوی خالص کشته شده گان را "شهید" معرفی نموده، عکس آن مدافعین رژیم "داوود" را کافر و زندیق معرفی داشتند. این مناسبات در تمام دوران اشغال کشور به وسیله شوروی امروز، ادامه یافته نهاد های مدافع اسلام سیاسی در افغانستان در پهلوی حمایت های امپریالیستی و حتا صهیونیستی، بیشترین کمک و مساعدت را از "اخوان" بین المللی دریافت داشتند. کمکهای مادی و معنوی به شمول برخورداری انسانی از هزاران عضو اخوان در دوران مقاومت؛ که باز هم به بین المللی بودن و جهانی بودن حرکت اسلام سیاسی و به رسمیت نشناختن مرز های سیاسی کشور ها تعبیر شده، شعار "جهان وطنی اسلامی" مد روز گردید.

این اتحاد عمل با فاجعه ۸ ثور ۷۱ و رسیدن اسلام سیاسی به قدرت سیاسی، درز های عمیق تری برداشته در نتیجه اردوی متحد دیروز هر یک سوار بر رخس بی لگام اسلام سیاسی به جان همدیگر و در قدم اول به جان مردم در خون پییده افغانستان افتادند.

در اینجا نمی خواهم خاطر خوانندگان ارجمند را با ذکر آنچه در کابل گذشت، در بامیان اتفاق افتاد، بر مردم افشار، مردم مزار و مردم کوه دامن رفت، تلخ تر از آنچه هست؛ نمایم. همینقدر می نویسم که با تاسف مردم کابل از بهشت موعود اسلام سیاسی به زندان پلچرخ پناه جستند. شما خود قضاوت کنید وقتی زندان وحشتناک روس، پناهگاه امن گردد، بر مردم چه باید گذشته باشد. این یکی از بزرگترین لکه های ننگیست که اسلام سیاسی تا ابد نمی تواند آنرا از دامن ناپاک خود بزداید. **پناه بردن از دنیای آزاد اسلام سیاسی به زندان دهشتناک استعمار روس.**

در هر حال در تکامل این اوضاع هر دو طرف به نمایندگی از "خدا" که هر یک ادعای انحصاری نمایندگی از وی را داشت، به کشتار همدیگر ادامه دادند، تا اینکه به روایتی دو تن عرب عضو از جان گذشته اخوان بین المللی در ضمن یک حرکت جانپازانه و انتحاری به دستور مراجع با صلاحیت فتوا دهنده به حیات "مسعود" خاتمه بخشیدند.

باز هم از خوانندگان به خاطر آنکه روایت های دیگر در مورد قتل مسعود را به بحث نمی گیرم عذرمی خواهم امید است در آینده ضمن یک مقاله مفصل و جداگانه به تحلیل این موضوع، وقت میسر گردد. نمی توانم ناگفته بگذارم، ایکاش "مسعود" چند صباح دیگر زنده می بود تا وی را مانند برادران خونی و اعتقادی اش در پابوسی امریکا می دیدیم، و شاهد سقوط آزاد وی در فضای مزدوری استعمار چون فهم – قانونی و احمد ولی – احمد ضیاء می شدیم. آرزوئیکه قراین و گذشته نکبت بار این خاین به مردم افغانستان آنرا بار ها نشان داده و تحقق آن دور از انتظار نبود.

پرسشی که در اول مطرح نمودم، اکنون می تواند با صراحت بیشتر مطرح گردد،

هرگاه اخوان بین المللی در اشکال تشکیلاتی "جماعت اسلامی پاکستان" و تکامل منطقی آن "القاعده" مجوز شرعی فتوای قیام علیه یک نظام و قتل یک فرد را داشت، در این صورت "احمد شاه مسعود" به دستور مراجع با صلاحیت مذهبی به قتل رسیده، نتنها "شهید" نیست بلکه به مثابه فردی واجب القتل و مباح الدم از دید برخی از فقها، دفن آن در گورستان مسلمین نیز خارج از اشکال نیست.

و هرگاه اخوان بین المللی صلاحیت صدور چنین حکمی را نداشته، به علاوه آنکه خیزش آنها علیه "داوود" مصداق کامل "بغی" و خروج علیه "ولی امر مسلمین" به شمار فته و کشته شدگانی چون "عمر ، حبیب الرحمان و .. " شهید نیستند، بلکه تمام آنهایی را که به اساس آن احکام به قتل رسانیده اند، حق طلب خون نیز پیدا نموده و می باید سیاف ، ربانی و دیگران پاسخگوی آن باشند.

و چون آنهاییکه به اسلام سیاسی عقیده امند اند در باور های منطقی شان ، نه اجتماع نقیضین مجاز است و نه هم ارتفاع آن، تمنا دارم تا بفرمایند که بین "عمر و حبیب الرحمان" در یک طرف و "مسعود مزاری" در طرف دیگر، کدام ها شهید اند و کدام ها مردار.